

شهر بهشت در عصر سلطان سنجر

- آیا سنجر در توسعه مشهد نقش داشت؟

دوران حکومت سلطان سنجر بر خراسان، بسیار طولانی بود و چیزی بیش از نیم قرن به درازا کشید. او حتی پیش از آنکه به فرمانروایی سلاجقه برسد و سلطان شود، بر خراسان حکمرانی داشت و مشهد، بخشی از محدوده حکومت وی محسوب می شد. قدر مسلم آن است که سنجر اعتنای چندانی به عُمران و توسعه مشهد نداشته‌است؛ آنچه با نام کاشی‌های سنجری در حرم رضوی شهرت دارد، مربوط به دوره سلطان سنجر نیست و در میانه عصر تسلط خوارزمشاهیان، در سال ۶۱۲ قمری و به دست توانای «ابوزید» و حمایت مالی «عبدالعزیز بن آدم» (ملقب به حسام‌الدوله، از رجال دولت خوارزمشاهی) ساخته و نصب شده‌است. مسئله توجه نکردن سنجر به موضوع توسعه عمرانی و حمایت از موقعیت و جایگاه مشهد، صرف‌نظر از ریشه‌های اعتقادی، می‌تواند به دغدغه مدام دفع حملات مهاجمان به خراسان هم مربوط باشد. در دوران سنجر، رفتار با شیعیان چندان ملایم نبود. دلیل این رویکرد را تکاپوهای اسماعیلیان در کوهستان‌های داخل ایران دانسته‌اند که از زمان حیات «حسن صباح» (هم‌عصر باملكشاه سلجوقی)، هم‌چون استخوان لای زخم باقی مانده و در سراسر قرن شده بودند. این مسئله باعث شد که خواجه نظام‌الملک در دست به تغییرات آموزشی سختگیرانه بزند و مدارس علمیه آن عصر از پرداختن به علوم و عقاید دیگر مذاهب، منع کند. با این حال، نگاه به همه گروه‌های شیعه یکسان نبود.

خواجه نظام‌الملک که در نوغان طوس به دنیا آمده بود و از نزدیک با معارف شیعه اثنی عشری آشنایی داشت – و حتی نقل است که یک شب ملکناه را برای عبادت و تمرکز در تصمیم‌گیری به حرم امام رضا^(ع) برد– از پذیرفتن دیوان سالاران پیرو مذهب امامیه خودداری نمی‌کرد و برخی از آنان مانند شرف‌الدین ابوطاهر قمی را به کار دیوانی می‌گماشت و به آن‌ها اعتماد می‌کرد. ابوطاهر یکی از دیوان سالارانی است که در دوران بعد از ملکشاه و خواجه نظام‌الملک، امکان بقای سیاسی یافت. او برای مدتی وزیر سلطان سنجر سلجوقی شد. عصر وزارت ابوطاهر را، دوران توسعه عمرانی مشهد مقدس در عصر سلجوقی دانسته‌اند. بنابراین، آن چه به عنوان فعالیت‌های عمرانی در مشهد عصر سنجر اتفاق می‌افتد، بیشتر موهون تلاش‌های ابوطاهر قمی و دوستان شیعه وی، هم‌چون خاندان دیلمی «الاکاویه» است که برخی از آن‌ها بر مناطق مرکزی ایران، مانند یزد، حکومت داشتند.

- فعالیت‌های عمرانی در مشهد قرن ششم

هجوم سال ۵۱۰ قمری به مشهد و کشتار زائران و مجاوران توسط تعدادی از ناصبی‌ها، آن هم در حالی که سلطان سنجر ظاهراً در «طُرُق» اردو زده بود و قانده باید به این اقدام واکنش نشان می‌داد– و ظاهراندا!– باعث شد که شرف‌الدین ابوطاهر قمی شخصا دست به کار شود و با همراهی تعدادی از سیاستون و ثروتمندان پیرو مذهب امامیه، دست به بازسازی و توسعه مشهد بزند که در آن زمان – چنان‌که مقدس پیش از این تاریخ اشاره کرده‌است – هنوز حالت «شهرچه» داشت و فاقد بارویی بود که بتواند در مواقع حساس، حافظ جان زائران و مجاورانش باشد. به این ترتیب، نخستین باروی مشهد در این دوره ساخته شد و افزون بر آن، بنای گنبد را که برخی مربوط به دوران پیش از اسلام – و عصر استقرار گنارنگ طوس در این بنا– می‌دانند و در دوره غزنوی، طبق گزارش «تاریخ یمنی» و به فرمان سلطان محمود بازسازی شده بود،

روزی روزگاری مشهد



سلطان سنجر بر روی تخت و هنگام بزم، کتاب جامع التواریخ

مرضیه ترابی |عصر سلطان سنجر سلجوقی را آغاز دوران فروپاشی اقتدار سلجوقیان در ایران می‌دانند. این دودمان که از سال ۴۲۹ قمری و با به قدرت رسیدن «طغرل»، استیلای خود را بر بخش مهمی از غرب آسیا تثبیت کرد و بزرگ‌ترین قلمرو حکمرانی را در ایران پس از اسلام به وجود آورد، بر پایه ساختار ملوک‌الطوایفی اداره می‌شد. وابستگی‌های پیچیده خاندانی میان سلاجقه نیز سهم مهمی در کسب و توزیع قدرت سیاسی در نظام حکومتی آنان داشت. سلجوقیان که اصالتاً از ترکان منطقه فرارودان (ماوراءالنهر) بودند. برای اداره امور به کمک دیوان سالاران ایرانی احتیاج مبرمی داشتند و به این ترتیب، برخی از این دیوان سالاران این خطه دیرپا، هم‌چون خواجه نظام‌الملک طوسی در شکل دادن به نظام مالی، اداری و حتی فرهنگی و نظامی عصر سلجوقی، نقشی محوری پیدا کردند. با این حال، با مرگ خواجه و سپس، ملکشاه سلجوقی که باید او را مهم‌ترین و قدرتمندترین فرمانروای سلجوقی بدانیم، ساختار حکمرانی به تدریج از هم گسیخته شد و هر بخش از قلمرو سلاجقه، به دست یکی از افراد این خاندان افتاد. در این شرایط، «احمد سنجر» بعد از غلبه بر برادرانش «محمود»، «برکیاؤق» و «محمد»، بالاخره بر شرق ایران مسئولی شد و به این ترتیب، حکومت خراسان بزرگ و بخش‌هایی از ایران به وی تعلق گرفت و لقب «سلطان» را از آن خود کرد. با این حال، بخش عمده فعالیت‌های نظامی و سیاسی او در خراسان رقم خورد. هم‌زمان با آغاز حکومت وی بر این منطقه، تکاپوهای اقوام «غز» که ترکانی از منطقه فرارودان بودند، افزایش یافت و باعث شد که سلطان سلجوقی، بارها ناچار به مصاف با آن‌ها شود. سنجر در یکی از همین مصاف‌ها و در سال ۵۴۸ قمری، به دست غزها اسیر شد و مدت سه سال را در اسارت آن‌ها گذراند تا آنکه در نهایت در ۵۵۱ قمری موفق به فرار شد، اما کمتر از یک سال بعد، در ۵۵۲ قمری، در شهر مرو درگذشت و همان‌جا به خاک سپرده‌شد. نقل است که مقبره وی در سال ۶۱۷ قمری و در جریان هجوم مغولان ویران شد، اما امروزه بنایی در مرو با عنوان «مقبره سلطان احمد سنجر» وجود دارد که ظاهراً در ادوار بعدی ساخته شده‌است.

- کاروان‌سراها و مدارس

از دیگر اقدامات عمرانی عصر سلطان سنجر در شهر مشهد، می‌توان به توسعه کاروان‌سراهای شهر اشاره کرد. تعداد زائران، با وجود حملات تاریخ شهر مشهد)، ساخت گنبد حرم مطهر را به ابوطاهر قمی منسوب کرده و اصولاً به انکار وجود گنبد پیش از این تاریخ پرداخته‌است. ابوطاهر بعد از بازسازی گنبد و ساخت باروی شهر که برای جلوگیری از هجوم‌های احتمالی به مشهد ساخته شد، سنگ بنای مقبره خود را گذاشت و در نزدیکی روضه منوره، جایی که امروز – به طور حدودی – در قسمتی از باغ رضوان قرار می‌گیرد، ساختمانی آبرومند به عنوان مقبره خودش بنا نمود و بر آن املاکی را وقف کرد. این بنا، تا اواخر دهه ۱۳۱۰ خورشیدی باقی بود و سپس، طبق گزارش احتشام کاویانیان در «شس‌الشومس»، به دستور محمدولی اسدی و با ترتیبی که مجال بیان آن در این مقال نیست، ویران شد.

به شیعیان، برخی از مدارس مربوط به دیگر مذاهب اسلامی نیز، در اطراف حرم رضوی وجود داشت و بعدها، به تعداد آن‌ها اضافه شد. نمونه‌های قابل ارائه این‌گونه مدارس، شامل مدرسه «دو در» و «پریزاد» است که به دوره تیموری و دوسده بعد از دوران مورد بحث ما در این گزارش مربوط می‌شود. به همین دلیل، توسعه کاروان‌سراها برای اتراق زائران و مسافران، امری بدیهی و اقدامی طبیعی در این دوره تاریخی بود. خواجه نظام‌الملک سنگ بنای کاروان‌سرای بزرگی را در جنوب حرم رضوی گذاشت که در دوره تیموری به قسمتی از جبهه غربی صحن مسجد گوهرشاد تبدیل شد. در عهد سلطان سنجر و با تلاش دیوان سالاران و افراد ختر، به ویژه واقفین، کار توسعه این کاروان‌سراها ادامه پیدا کرد. مشهد، هنوز جمعیت زیاد و زیرساخت‌های مناسب را برای پذیرایی از مسافران نداشت و بسیاری از زائران، برای اقامت باید به نوغان می‌رفتند و این فاصله طولانی میان نوغان و حرم رضوی، در عمل زیارت را برای برخی از آن‌ها دشوار می‌کرد. به همین دلیل، توسعه کاروان‌سراها ضرورت داشت و البته با جدیت دنبال شد.

- جمع‌بندی نهایی

آن چه می‌توان به طور خلاصه از این گزارش‌های برآکنده، اما قابل استناد و نسبتاً دقیق دریافت، شتاب فرایند توسعه عمرانی در مشهد عصر سلطان سنجر سلجوقی است، این‌گونه که خاطره این توسعه در ادوار بعدی نیز، باقی ماند و سنت مربوط به آن، در اواخر عصر سلجوقی و به دنبال آن، در دوره اقتدار خوارزمشاهیان و البته تقارن این مسئله با رقابت میان خوارزم و بغداد، جدی گرفته شد. مشهد در عصر سلطان سنجر، هنوز در قامت یک شهر تجلی نکرده بود، اما می‌شک مهم‌ترین زیارتگاه مورد احترام همه مسلمانان و حتی پیروان دیگر ادیان در ایران شرقی محسوب می‌شد. موقعیتی که به تدریج، جایگاه مشهد را از عرصه فرهنگی و دینی، به سوی سیاست و حکمرانی هم سوق داد و در عصر تیموری، آن را به یکی از شهرهای مهم و تأثیرگذار خراسان و چند قرن بعد، در عهد افشاریه، مشهد را به پایتخت ایران تبدیل کرد.



شهر، روز ۲۱ جمادی الاول سال ۱۳۲۱ قمری (۲۳ مرداد ۱۲۸۲ خورشیدی) به طور ناگهانی و همراه توکروش درگذشت. ظاهراً امین‌السلطان ترتیب مسموم کردن حکیم‌الملک را داده بود. از وی ثروت فراوانی باقی ماند و لقیش هم به برادرزاده‌اش، ابراهیم‌خان رسید و او هم بعدها، با نام «ابراهیم حکیمی» بازیگر عرصه سیاست در دوره قاجار و پهلوی شد و به ریاست لژ فراماسونری دست یافت. در کشف تاریخ امروز، عکسی از محمودخان حکیم‌الملک را می‌بینید که توسط عبدا... قاجار برداشته شده‌است و امروزه در بایگانی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود.

اخبار قدیمی

درباره یکی از بی‌قانونی‌هایی که در گذشته سبب مرگ مسافران بسیار شده است

روی سقف کامیون، مسافر نرئید!



هما سعادتمند | «بر اثر واژگون شدن کامیون باری، چهار نفر مقتول و عده‌ای مجروح شدند.» تیزتر خبر چیز عجیبی نیست، اما همه ماجرا چپ شدن ساده یک کامیون بر اثر بی‌احتیاطی راننده یا خرابی راه نبوده است. بگذارید ماجرا را این‌طور تعریف کنیم. قطارها یا اتوبوس‌های هندی را دیده‌اید؟ همان‌ها که بیشتر از آنکه داخل وسیله نقلیه مسافر داشته باشند، بر روی سقف مسافر سوار کرده‌اند. این موضوع اگرچه اکنون بیشتر در

کشورهای پرجمعیتی مانند هندوستان دیده می‌شود، اما در گذشته که وسایل نقلیه کم بود و قوانین راهنمایی و رانندگی هم به گستردگی امروز نبود، امری عادی و معمول تلقی می‌شد.

روزنامه «آفتاب شرق» نیز در اردیبهشت ۱۳۲۷، در شرح این خبر توضیح داده‌است که راننده این کامیون، از ۲۱ نفر بیش از ظرفیت مجاز کامیون کرایه دریافت کرده و وقتی مسافران داخل کامیون جا نشده‌اند، چند نفر را روی سقف نشاندہ است. کامیون هم به دلیل سنگینی بار، واژگون شده و در نتیجه چهار نفر کشته و عده زیادی نیز مجروح شده‌اند؛ «ساعت ۵ بعد ازظهر روز سه‌شنبه هنگامی که مراسم زدن اولین کلنگ ساختمانی سیاه خاتمه یافته و مدعوین عازم شهر تربت حیدریه بودند، خبر رسید که یک کامیون حامل بار و مسافر در مسافت ۲۰کیلومتری تربت واژگون و عده‌ای مقتول و مجروح شدند. این خبر تأسف‌آور همه را ناراحت کرد. تیمسار فرماندهی سپاه، تیمسار سرتیپ سردادور، فرماندهی لشکر و سایر مدعوین از مجروحین و مصدومین که در محوطه و سالن بیمارستان به حالت درازکشی مرتب ناله و فریاد می‌کردند و از شدت جراحت سروصورت آن‌ها پر از خون بود، دیدن نمودند. منظره مجروحین به قدری تأثیرآور بود که همه را ناراحت کرده بود. خبرنگار اعزامی ما برای کسب اطلاعات بیشتر به جست‌وجو پرداخت و گزارش‌هایی به این شرح تهیه نموده است که ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد: قبل از ظهر روز سه‌شنبه، اسماعیل قدرتی فرزند محمد راننده کامیون اترنانش شماره ۲۵۲۹ که عازم جلگه رخ بوده به دروازه تربت رفته و با یک نفر دلال به تهیه مسافر می‌پردازد. مقارن ساعت یک بعدازظهر، سوای تعداد زیادی مسافر کامیون، در حدود ۲۱۵ نفر زن و مرد که چند نفر بچه کوچک همراه داشته‌اند، به وسیله دلال و خود راننده، تهیه و پول کرایه را از آن‌ها دریافت و راننده برای بنزین‌گیری کامیون به شهر مراجعت می‌کند. پس از یک ساعت در حالی که ۸ بشکه نفت و گازوئیل و چند کیسه قند و مقداری هم اجناس عطاری و صندوق صاحبان بار کامیون بوده، به دروازه برگشته. مسافرین اضافه را سوار و به طرف مقصد عزیمت می‌کند. ساعت ۳ نیم بعدازظهر کامیون مزبور در سرازیری شتر گردن (۲۰ کیلومتری تربت) که از گردنه‌های خطرناک است، سرازیر و در پیچ آخر، دست راست و مرد که در میان آنان بچه‌ای خردسال به چشم می‌خورد– تا جایی زند، فرمانده گروهان اخراجات لشگر و ستوان یکم دکتر قندی پزشک لشگر، به اتفاق عده‌ای سرباز به محل واقعه می‌رسد و در اسرع وقت مجروحین و مصدومین به وسیله آمبولانس سپاه و اتوبوس‌های متفرقه به تربت حمل می‌شوند و سربازان و افسران سپاه و لشگر با کمال دلسوزی و فداکاری مجروحین را به وسیله برانکار به داخل بیمارستان منتقل می‌کنند.»

خبرنگار در ادامه می‌نویسد: «در بیمارستان بعضی از مجروحین بسیار بد صدمه دیده بودند به طوری که هر بیننده را ناراحت می‌کرد و شبانه چند نفر از آن‌ها که حالش خطرناک بود، به وسیله آمبولانس سپاه به مشهد حمل شد و بقیه – یک مشت زن و مرد که در میان آنان بچه‌ای خردسال به چشم می‌خورد– تا جایی که مقدر بود، تحت معالجه و بقیه در راهر و بیمارستان خوابیده بودند و آقای دکتر به معالجه مجروحین مشغول بودند.»

خبرنگار همچنین پاسخ کارشناسی مأموران برای این حادثه را این‌طور توضیح می‌دهد: «طبق آنچه معلوم شد، کامیون مزبور بسیار کهنه و فرسوده بوده، اما زیاده از حد هم مسافر داشته و قانبا باعث قتل و جراحت مسافران داخل بار، همان بشکه‌های نفت و کیسه‌های قند شده بود. جریان به دادسرای تربت اعلام و آقای ملکیان بازپرس شعبه یک از مجروحین بازجویی به عمل آوردند و بر اثر شدت جراحات دو نفر همان شب در بیمارستان بدرود حیات گفتند و چند نفر دیگر حالشان خطرناک بود.»

نکته دیگری که خبرنگار در پایان تأکید می‌کند، کم بودن بازپرس در تربت است. او می‌نویسد: «دادسرای تربت دارای سه شعبه اول، دوم و سوم است. مدتی است شعبات دوم و سوم بلاصدی و فقط بازپرس شعبه یکم است که به کلیه جرائم و امور کیفری رسیدگی می‌کند. با این جریان چون دادگاه‌های گناباد و طبس و فردوس لاتصدی است، پرونده‌های متهمین پس از تنظیم با متهمین به تربت ارسال و اعزام می‌شوند. بدیهی است که کارها جریان قانونی خود را به کندی سیر و یک نفر متهم مدت‌ها باید بلا تکلیف بماند. همچنین این موضوع در کاشمر هم صدق می‌کند. خوب است وزارت دادگستری برای کمی قضات و بلا تکلیفی و سرگردانی مردم قمری می‌اندیشید. به قرار اطلاع در زندان شهربانی کاشمر و تربت به علت کم قاضی، شاید متهمین چهار تا ۸ ماه بلا تکلیف مانده‌اند. در خاتمه از دستگاه انتظامی انتظار دارد دستور دهند مأموران با تمام قوا از سوار کردن مسافر روی بار و کامیون جلوگیری نمایند. مخصوصاً پاسگاه‌ها در این مورد جلوگیری نمایند.»

تاریخ نگار

هدیه‌ای که نادر هرگز ندید



گروه تاریخ و هویت| تصویری که می‌بینید، خنجر توپکاپی است. گران‌ترین خنجر جهان که هدیه سلطان محمود اول عثمانی به نادرشاه افشار است و اکنون هم در موزه توپکاپی ترکیه نگهداری می‌شود. مکتوبات تاریخی می‌گویند خنجر را سلطان محمود به سفیری می‌دهد تا آن را درکنار هدایای دیگری به‌عنوان پیشکش به مشهد برساند اما سفیر عثمانی هنوز به مقصد نرسیده بوده که خبر کشته شدن نادر به شاه عثمانی می‌رسد و او نیز قاصدی در پی سفیر می‌فرستد تا خنجر و دیگر هدایا را بازگرداند و چنین می‌شود.

جالب است بدانید جنس غلاف و دسته این خنجر از طلاست و سه زمرد درشت کلمبیایی و چند الماس به زیبایی و در اوج شکوه و هنر کار شده‌است که نشان از توانمندی صنعتگران و هنرمندان عثمانی دارد.

کشف تاریخ